

نقدی بر کتاب قدرت ویرانگر: خاورمیانه در سیاست خارجی ایالات متحده

حسن احمدیان*

چکیده

راهبرد خاورمیانه‌ای ایالات متحده، به دلیل اهمیت و اثرگذاری، مورد توجه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است. چالش‌های ناشی از اولویت‌های منطقه‌ای ایالات متحده، در کنار اختلافات داخلی طیف‌های سیاسی در درون ایالات متحده، مبنای رواج ادبیات متنوعی شده است. بخش عمده‌ای از ادبیات یادشده، به بررسی نقادانه سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده اختصاص دارد. از جمله این منابع انتقادی، قدرت ویرانگر است. ادبیات علمی انتقادی در ارتباط با سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده البته رواج بیشتری در کشورهای این منطقه دارد. با این حال، متونی همچون قدرت ویرانگر، که مبتنی بر نگرشی تجمیع‌کننده دو نگرش منطقه‌ای و غربی است، افزون بر تبیین وجوه نوینی از موضوع، امکان نگاه مقایسه‌ای را نیز فراهم می‌آورد و در نتیجه ارزش تطبیقی نیز می‌یابد. قدرت ویرانگر تلاشی جدی برای طرح نگاه انتقادی جامعی در مورد سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا است. در این مقاله نویسنده جویای بررسی، ارزیابی و نقد کتاب قدرت ویرانگر در ابعاد محتوایی و شکلی و تطبیق مباحث محوری آن با مسائل رایج در منطقه است.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، سیاست خارجی امریکا، جنگ‌های خاورمیانه، راهبرد امریکا.

۱. مقدمه

ایالات متحده از فردای جنگ جهانی دوم، با تحکیم روابط خویش با عربستان سعودی و گسترش حمایت‌ها از اسرائیل، به تدریج به بازیگری منطقه‌ای و اثرگذار در خاورمیانه

* استادیار گروه مطالعات غرب آسیا و شمال آفریقا، دانشگاه تهران، hahmadian@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۰

تبدیل شد. قدرت و اثرگذاری ایالات متحده به سرعت جایگزین بریتانیا شد؛ امری که در بسط هیمنه آمریکا بر نفت خاورمیانه نیز هویدا شد (سیبهری، د.ت: ۹) و بدین ترتیب مطالعه تحولات خاورمیانه و روندهای سیاسی و امنیتی این سامان بدون در نظر گرفتن متغیر آمریکا توجیه‌ناپذیر شد.

در بحث از اولویت‌های ایالات متحده در خاورمیانه به تدریج اجماعی میان پژوهشگران و ناظران این منطقه بروز کرد که دو مسئله تأمین امنیت اسرائیل و تداوم صادرات نفت خاورمیانه را در محور قرار می‌داد. طبعاً مسائل و پرونده‌های دیگر تحت الشعاع دو مسئله یادشده قرار گرفت. تلاش برای تضمین امنیت اسرائیل سبب شد ایالات متحده به بازیگری محوری در مناقشه کشورهای عربی با اسرائیل تبدیل شود. تضمین تداوم صادرات نفت از خاورمیانه نیز به تدریج بازیگری ایالات متحده را در دید نظام‌های سیاسی و ملت‌های کشورهای خاورمیانه به کنشگری مؤثر در تداوم حکمرانی حاکمان اقتدارگرا تبدیل کرد.

اولویت‌های یادشده در بالا سبب شد «ترویج دموکراسی» ایالات متحده در خاورمیانه بی مخاطب بماند. در واقع ترویج دموکراسی که در دوره‌هایی کوتاه در دو دولت بوش پسر و باراک اوباما مورد توجه واشنگتن قرار گرفت، تحت تأثیر روندهایی که از دید سیاست‌گذاران آمریکایی منفی ارزیابی می‌شد کنار گذاشته شد. نتایج انتخابات صورت گرفته در دو دوره یادشده که به خیز جدی و یا قدرت‌گیری جریان‌های اسلام‌گرا انجامید، به عقب‌گرد ایالات متحده از سیاست ترویج دموکراسی انجامید. از همین منظر چامسکی و آشکار در کتاب قدرت ویرانگر، تلاش‌های ایالات متحده در این زمینه را ناشی از دورویی واشنگتن می‌دانند.

کتاب قدرت ویرانگر تلاشی شایان توجه برای طرح دیدگاهی انتقادی در مورد واقعیت‌های سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده است. در این کتاب دو دیدگاه انتقادی آمریکایی (نوام چامسکی) و اروپایی (ژیلبر آشکار) به صورتی موازی مطرح می‌شود. در مطالعه کتاب یادشده روشن می‌شود دیدگاه دو شخصیت آکادمیک یادشده در اغلب موارد شبیه و یا مکمل یکدیگر است و در موارد ناچیزی اختلاف‌نظرهایی نیز مشاهده می‌شود. آزادی عملی که مصاحبه‌ای و مناظره‌محور بودن مطالب به دو مصاحبه‌شونده می‌دهد، سبب طرح اطلاعات گسترده‌ای در مورد موضوع شده است. نویسندگان به دقت تفاوت سطوح اعلامی و اعمالی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه را مطرح می‌سازند و اطلاعات گسترده‌ای در این زمینه به خواننده ارائه می‌دهند. در این مقاله ارزیابی و نقد کتاب قدرت

ویرانگر مورد نظر است. در این راستا، پس از طرح خلاصه‌ای از محتوای کتاب، به برجستگی‌ها و نقاط قوت کتاب قدرت ویرانگر می‌پردازیم. سپس کاستی‌های کتاب را در دو قسمت کاستی‌های محتوایی و شکلی مورد مذاقه قرار می‌دهیم. واپسین بخش مقاله، نتیجه‌گیری خواهد بود.

۲. معرفی کتاب و نویسندگان

بررسی مختصر محتوای کتاب با توجه به نکات محوری مورد تأکید نویسندگان و همچنین معرفی دو اندیشمند مصاحبه‌شونده، موضوع این بخش از مقاله می‌باشد.

۱.۲ محتوای کتاب

کتاب قدرت ویرانگر (خاورمیانه و سیاست خارجی آمریکا) در پنج فصل تنظیم شده است و چامسکی و آشکار در این پنج فصل اجزای اصلی سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده را ترسیم می‌کنند. فصل نخست، «تروریسم و تئوری‌های توطئه»، با تعریف تروریسم آغاز می‌شود. محور بحث بر توجیه جنگ‌های امریکایی پس از ۱۱ سپتامبر بر مبنای مقوله «جنگ علیه تروریسم» است. چامسکی پس از طرح مفهوم پذیرفته شده تروریسم در بُعد نظری، تعریفی جالب توجه از نگاه امریکایی به تروریسم ارائه می‌دهد. وی بر آن است که از نگاه دولت ایالات متحده، تروریسم شامل آنچه «ما» علیه «آنها» انجام می‌دهیم نمی‌شود و تنها دربرگیرنده آن چیزی است که «آنها» علیه «ما» انجام می‌دهند. وی می‌گوید در غیر اینصورت، بنابر تعریف نظری تروریسم، ایالات متحده بزرگترین دولت تروریستی خواهد بود. از دید چامسکی، کنش ایالات متحده در خاورمیانه تهدیدهای تروریستی علیه آن را افزایش داده و می‌دهد. و بنابراین، راه‌حل وی برای رویارویی با تروریسم، «کاهش دلایل آن» است.

بحث دیگر، نظریه‌های توطئه است. دو موضوع ۱۱ سپتامبر و اشغال کویت توسط عراق در این چارچوب مطرح می‌شود. دو نویسنده هرگونه توطئه امریکایی در ۱۱ سپتامبر را رد می‌کنند و آن را نامحتمل می‌دانند. البته از دید آشکار، واشنگتن اقدامات لازم برای پیشگیری از وقوع آن را اتخاذ نکرد زیرا نومحافظه‌کاران امریکایی نیازمند چنین حادثه‌ای برای پیشبرد برنامه‌هایشان در خاورمیانه بودند. در مورد اشغال کویت نیز استدلال مشابهی مطرح

می‌شود. در حالی که چامسکی بر آن است که صدام حسین پیام سفیر ایالات متحده در عراق را به اشتباه تفسیر کرد و به کویت حمله کرد، چامسکی بر آن است که واشنگتن اقدامی برای پیشگیری از چنین حمله‌ای نکرد زیرا در آن دوره نیز ایالات متحده آزاد شده از جنگ سرد، نیازمند چنین حادثه‌ای بود. بر مبنای همین استدلال، آشکار بر آن است که اگر صدام در آن دوره وجود نداشت، امریکایی‌ها یک صدام درست می‌کردند.

در فصل دوم، «بنیادگرایی و دموکراسی»، بحث از اهمیت بنیادگرایی به عنوان منبع ناآرامی در جهان آغاز می‌شود. از دید چامسکی، نسخه اسلامی بنیادگرایی، ماهیتاً واکنشی است. از دید هر دو اندیشمند، رویارویی ایالات متحده با رژیم‌های سکولار در منطقه، سبب ناکارآمدی این رژیم‌ها و در نتیجه بی‌اعتباری رویکردهای ملی‌گرایانه آنها شد؛ امری که خلأی ایجاد کرد که توسط بنیادگرایی اسلامی پر شد. آشکار بر آن است که امریکا در مبارزه با ملی‌گرایی سکولار در منطقه خاورمیانه، از بنیادگرایی و حامی اصلی آن، عربستان سعودی، حمایت کرد و همین بنیادگرایی با تغییر جهت، به مبارزه با امریکا و اسرائیل تغییر مسیر داد. از دید وی، عربستان سعودی بنیادگراترین دولت مسلمان در سراسر جهان است و به رغم این واقعیت، متحد نزدیک ایالات متحده نیز می‌باشد. افزون بر این، چامسکی بر این نکته تأکید می‌کند که بنیادگرایی یک پدیده صرفاً اسلامی نیست.

دموکراسی در خاورمیانه و نقش ایالات متحده در ارتباط با آن، بحث دیگری است که در فصل دوم مورد بررسی قرار می‌گیرد. روشن است که بریتانیا و سپس ایالات متحده تلاش کردند مانع دموکراسی شوند و یا از توسعه آن پیشگیری کنند زیرا رهبران منتخب‌گاه به این نتیجه می‌رسند که باید به مردمی که آنها را انتخاب کردند خدمت کنند. در حالی که قدرتمندان اقتدارگرای تحت سلطه امریکا، چنین تعهداتی ندارند. آشکار در مقایسه گذرای رویکرد امریکا به عربستان و ایران، بر آن است که منابع نفتی عربستان و پذیرش سلطه واشنگتن از سوی ریاض، دو عاملی است که سبب شده است به رغم اقتدارگرایی رژیم، امریکا آن را متحد خود بداند در حالی که در مورد ایران وضعیت بالعکس است زیرا ایران سلطه امریکا را نمی‌پذیرد. دموکراسی برای ایالات متحده تنها در صورتی مطلوب است که به برگزیده شدن نامزد مورد نظر واشنگتن بینجامد. لذا وقتی هوگو چاوز در ونزوئلا، ایوو مورالس در بولیوی و یا حماس در سرزمین‌های فلسطینی انتخاب می‌شوند، تحرکات امریکا علیه آنها آغاز می‌شود. از دید دو نویسنده، برخلاف تبلیغات، حمله به عراق هیچگونه دموکراسی به بار نیاورده است. آشکار با اشاره به این نکته بر آن است که

مخرب‌ترین طرح در این زمینه، سخن گفتن از «بی‌ثباتی سازنده» از سوی نومحافظه‌کاران امریکایی بوده است که راه دموکراسی در خاورمیانه را بی‌ثبات کردن می‌داند.

فصل سوم، «مبانی سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه»، به اولویت‌های امریکا در خاورمیانه و مشخصاً نفت و اسرائیل می‌پردازد. چامسکی بر آن است که توجه ویژه ایالات متحده به نفت به دلیل نیازهای مصرفی امریکا نیست بلکه بیش از هر چیز به تلاش امریکا برای کنترل نفت مورد نیاز جهان به عنوان ابزاری برای سلطه ارتباط دارد. دیدگاه‌های رقیب نگرش چامسکی بر آن هستند که توجه ویژه ایالات متحده به نفت خاورمیانه به دلیل پیشبینی افزایش مصرف انرژی این کشور در سال‌های بعد است. (Luft, 2005: 1) آشکار با نگرش چامسکی در این زمینه موافق بوده و تأکید می‌کند اهمیت استراتژیک نفت برای تحکیم روابط با متحدانی همچون ژاپن و کنترل کردن رقاباتی همچون چین و روسیه است. از دید چامسکی بزرگترین کابوس ایالات متحده در ارتباط با نفت، خروج بیشتر منابع آن از کنترل واشنگتن و بدتر از آن، تسلط چین و روسیه بر این منابع خواهد بود.

در ارتباط با اسرائیل و لابی‌یهودی در ایالات متحده، دو اندیشمند دیدگاه‌های نزدیکی دارند. از دید هر دو، لابی‌یهودی از ابزارهای حائز اهمیت تأثیر اسرائیل بر سیاستگذاری در امریکا است با این حال از دید چامسکی، لابی‌یهودی اساس اثرگذاری اسرائیل بر ساختار سیاسی امریکا نیست. از دید وی، اندیشمندان امریکایی لیبرال، که طرفدار اسرائیل بوده و بیش از لابی‌یهودی بر ساختار سیاستگذاری ایالات متحده اثرگذار هستند، ابزار نخست اسرائیل در پیشبرد رویکردهای مورد انتظار اسرائیل در امریکا است.

فصل چهارم، «جنگ‌ها در خاورمیانه بزرگ»، به جنگ‌های ایالات متحده در خاورمیانه می‌پردازد و از این منظر، نگاهی به احتمالات آینده می‌افکند. در این زمینه، ابتدا واکنش امریکا به حوادث ۱۱ سپتامبر مورد بررسی قرار می‌گیرد. از دید چامسکی برخورد ایالات متحده با حادثه یادشده مبتنی بر منافع ایالات متحده و نه تلاش برای احقاق حق بوده است. وی بر آن است که حمله به افغانستان پیش از ۱۱ سپتامبر طراحی شده بود و حادثه یادشده تنها زمینه را برای عملی کردن این طرح فراهم کرد. وی واکنش ایالات متحده به ۱۱ سپتامبر را کاملاً فرصت‌طلبانه می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که طبعاً ۱۱ سپتامبر یک جنایت بود که باید مانند سایر جنایات‌ها پیگیری می‌شد. بدین ترتیب که ابتدا باید جانیمان عامل آن شناسایی می‌شدند و سپس برای محاکمه تسلیم می‌شدند. گذشته از این مسئله،

چامسکی وضعیت افغانستان امروز را بهتر از دوره سلطه بریتانیا بر این کشور ارزیابی می‌کند اما آشکار تصویر بسیار تیره‌تری از وضعیت فعلی در افغانستان ارائه می‌دهد.

دو اندیشمند سپس به چرایی حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ می‌پردازند و اتفاق نظر دارند که دلیل اصلی این تهاجم، منابع نفتی سرشار عراق بوده است. دیدگاه دیگری نیز مطرح شده است که بر مبنای آن امنیت در محور است. جنگ ایالات متحده از این منظر مبتنی بر این استدلال است که «امنیت از طریق گسترش امپریالیستی و جنگ پیشگیرانه قابل تأمین است.» (Snyder, 2003: 39) از دید چامسکی این دلیل در سال ۱۹۹۱ نیز وجود داشته است و تنها چیزی که جلوی اشغال عراق را در آن هنگام گرفت، بی‌میلی دولت بوش پدر در تکراری و رای مجوز سازمان ملل بوده است. آشکار بر آن است که تلاش ایالات متحده، از طریق حاکم نظامی آن در عراق، پول برمر، آن بود که عراق را از منظر سیاسی، اقتصادی و قانونی به انحصار خود درآورد اما با مقاومت پیشینی نشده آیت الله العظمی سیستانی مواجه شد؛ شخصیتی که اگرچه از سرنگونی صدام حسین حمایت می‌کرد اما در مقابل تسلیم عراق به اشغالگر امریکایی نیز مقاومت می‌کرد. نویسندگان در مورد «مقاومت» در برابر اشغالگری امریکا نیز اتفاق نظر دارند و اگرچه آن را تا حدود زیادی محدود به جامعه سنی مذهب عراق می‌دانند، با این حال آن را مشروع و اثرگذار می‌دانند.

آشکار بر آن است که ایالات متحده به هم ریختگی بی‌سابقه‌ای در عراق به وجود آورده‌است و هرگونه استراتژی که تاکنون (سال ۲۰۰۶)، دنبال کرده به شکست انجامیده است و وضعیت را دشوارتر نیز کرده است. تنها چیزی که تا آن هنگام دنبال نشده، انجام کودتا بوده است. چامسکی بر آن است که شکست ایالات متحده در عراق، شکست استراتژی کنترل منابع انرژی خواهد بود. زیرا در صورتی که نتواند عراق را کنترل کند چگونه می‌تواند سایر منابع انرژی را کنترل کند. در این معنا، چامسکی شکست در عراق را واترلوی نومحافظه‌کاران امریکایی توصیف می‌کند. از دید آشکار بقای نیروهای امریکایی در عراق وضعیت را بدتر نیز خواهد کرد.

در ارتباط با احتمالات آینده (که طبعاً از نقطه نظر چامسکی و آشکار در سال ۲۰۰۶ مطرح می‌شود)، دو اندیشمند به احتمال حمله ایالات متحده به سوریه و سپس ایران می‌پردازند. از دید آشکار بسیار بعید است که ایالات متحده و یا اسرائیل دست به اقدامی نظامی علیه سوریه بزنند. از دید وی، آن‌ها نظام اسد را که بر وضعیت مسلط است را به

هرگونه جایگزینی که می‌تواند به بی‌نظمی بینجامد ترجیح می‌دهند. آشکار بر آن است که هرگونه تحول جدی در سوریه می‌تواند شرایط ناآرام عراق را دشوارتر کند. در مورد ایران، آشکار بر آن است که احتمال یک حمله به ایران بسیار محتمل‌تر از سوریه است.

چامسکی که در مورد سوریه با آشکار موافق است در مورد ایران، دیدگاهی متفاوت دارد. از دید وی وضعیت ایران بسیار پیچیده‌تر است. وی با وصف شرایط ایران، بر آن است که با توجه به واقعیت‌های موجود، بسیار بعید است که امریکا دست به اقدامی نظامی علیه ایران بزند زیرا ایران کشوری ضعیف نیست و توان واکنش به حمله و دفاع از خود را دارد. ایران همچنین می‌تواند به تشدید مقاومت شیعی در عراق علیه نیروهای غربی کمک کند. آشکار شک و تردیدهایی در این زمینه مطرح می‌کند. وی بر آن است که حمله احتمالی به ایران به صورت حمله‌ای تمام‌عیار (زمینی و هوایی و با هدف اشغال) نخواهد بود زیرا چنین چیزی، با توجه به مساحت چهار برابر و جمعیت سه برابر عراق، یک خودکشی خواهد بود.

فصل پنجم، «مناقشة اسرائیل و فلسطین»، طولانی‌ترین فصل کتاب و پرمحتواترین آن است. اطلاعات گسترده‌ای در این فصل بین دو اندیشمند ردوبدل می‌شود که در مقایسه، تناسبی با اختصار مباحث فصل‌های پیشین ندارد. اگرچه مسائل مناقشة فلسطین بسیار روشن است با این حال شش دهه تلاش برای حل و فصل این مناقشه به جایی نرسیده است زیرا از یک سو اسرائیلی‌ها که پشتیبانی سیاسی و مالی کامل ایالات متحده را دارند تمایلی به واگذاری امتیازی نبوده‌اند و از سوی دیگر فلسطینی‌ها نه قدرت اعمال فشار برای رسیدن به مطالبات خود را ندارند و نه متحدینی دارند که چنین فشاری را از جانب آن‌ها اعمال کنند.

طبعاً مسائل متعددی در حل و فصل این مناقشه باید در نظر گرفته شود و یکی از این مسائل آن است که هرگونه راه‌حلی باید مسئله آوارگان فلسطینی را باید در نظر بگیرد. از نظر آشکار، تمامی فلسطینی‌ها در هرجایی که باشند از حقوق یکسانی برخوردارند. وی می‌گوید فلسطینی‌هایی که در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند در بدترین شرایط قرار دارند و قربانی سرکوب و اخراج از سرزمین‌شان هستند و از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. بنابراین، هیچکس حق ندارد فلسطینی‌ها را تقسیم کند و فلسطینی‌های خارج از سرزمین‌های اشغالی را از حقوق خود محروم کند. از دید آشکار توافق اوسلو یک توافق

مشروع نبود زیرا یاسر عرفات برای پذیراندن آن از اختیارات اقتدارگرایانه خود استفاده کرد و حتی اکثریت اعضای سازمان آزادیبخش فلسطین نیز مخالف چنین توافقی بودند.

از نظر چامسکی هرگونه راه‌حل بلندمدت باید مبتنی بر ایجاد فدراسیون واحد با مناطق خودمختار فدرال باشد. وی در بخشی از سخنان خود حتی مدل امپراتوری عثمانی را به عنوان یک راه‌حل مناسب مطرح می‌سازد که بر مبنای آن دولتی وجود ندارد بلکه جوامع موجود و از جمله فلسطینی‌ها خودمختار عمل کرده و خود را مدیریت می‌کنند. اما آشکار بر آن است که راه‌حل بهینه آن است که کرانه باختری با اردن واجد نظام پادشاهی مشروطه و دموکراتیک ادغام شود زیرا اردن واجد اکثریتی فلسطینی است.

در ارتباط با فرایند صلح، دو اندیشمند بر آن هستند که اسرائیلی‌ها راهکارهای خود را بی‌رحمانه و بدون ملاحظات حقوقی و با حمایت تمام‌عیار امریکا و غرب پیش می‌برند. در سال ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل با تصویب قطعنامه ۱۹۴ که حق بازگشت پناهندگان به خانه‌هایشان را بر مبنای ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، مورد تأکید قرار داد. اما اسرائیل نه تنها جلوی اعمال آن را گرفت بلکه همچنین دست به اقدامات تحریک‌آمیزی در برابر هرگونه تلاش برای صلح واقعی می‌زد و در این میان از کمک‌ها و حمایت‌های امریکایی و غربی نیز برخوردار است. اسرائیل سالانه میلیاردها دلار کمک مستقیم، وام‌های بدون بهره، تکنولوژی‌ها و تسلیحات پیشرفته امریکا و تقریباً هر آنچه رهبران اسرائیلی درخواست کنند را از ایالات متحده دریافت می‌کنند. بدین ترتیب، اسرائیل به رغم کارشکنی‌های مستمر در فرایند صلح، همچنان از حمایت‌ها برخوردار است و در نتیجه ابایی از بی‌نتیجه ماندن این فرایند ندارد.

در این فصل که حدود یک سوم مباحث کتاب را در بر می‌گیرد، مباحث گسترده‌ای از تاریخ مناقشه فلسطین و کارشکنی‌های اسرائیل و پشتیبانی‌های ایالات متحده از این رژیم مطرح می‌شود. این فصل شامل نقطه‌نظرات نویسندگان در مورد مشروعیت رژیم اسرائیل و عدم تناسب بحث از حق وجود این رژیم، تلاش‌ها برای رسیدن به راه‌حل صلح‌آمیز و راهکارهای رسیدن به چنین راه‌حلی، رویکرد فلسطینی‌ها به اسرائیل که از نگرش اولیه مبتنی بر لزوم محو کردن آن از نقشه به توافق‌های اوسلو دچار تحول شد، صهیونیسم و نگرش‌های متنوع به آن، تحولات و رویارویی‌های حزبی میان حزب کار و لیکود در اسرائیل و تأسیس حزب کادیما از سوی آریل شارون در سال ۲۰۰۵ و تأثیر این تحولات بر صحنه سیاسی اسرائیل و تعامل آن‌ها با فلسطینی‌ها، صحنه سیاسی فلسطینی و صعود

حماس به قدرت در سال ۲۰۰۶ و تأثیر آن بر روابط حکومت خودگردان با اسرائیل، راهکارهایی برای پشتیبانی از عدالت در ارتباط با فلسطینی‌ها از سوی کشورهای غربی، اسطوره ضدسامی‌گری و سوء استفاده از آن توسط اسرائیل و حامیان آن، می‌شود. افزون بر این، دو اندیشمندان نکاتی را در مورد اسلام‌هراسی و تبعیض نژادی علیه عرب‌ها مطرح می‌کنند. چامسکی این نوع تبعیض‌ها را «واپسین نمونه‌های مشروع نژادپرستی» می‌داند. در پایان فصل پنجم، افزوده‌های دو اندیشمند به نسخه اولیه کتاب آمده است که شامل مروری بر واپسین تحولات و تغییرات صورت گرفته در صحنه خاورمیانه و احتمالات پیش روی است. در این واپسین قسمت کتاب مباحثی همچون واپسین وضعیت عراق، رسیدن حماس به قدرت و جنگ اسرائیل علیه لبنان و توانمندی حزب الله در سال ۲۰۰۶ مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۲ نویسندگان

نوام چامسکی، استاد زبان‌شناسی مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (MIT)، از جمله مهمترین زبان‌شناسان معاصر به شمار می‌رود که نه تنها در زمینه زبان‌شناسی، بلکه همچنین در ارتباط با سیاست خارجی ایالات متحده، شهرتی جهانی به دست آورده است. وی که متولد ۱۹۲۸ در ایالات متحده از پدر و مادری یهودی است، همچنان به نوشتن در دو زمینه تخصصی خود ادامه می‌دهد و از شاخص‌ترین چهره‌های ناقد در درون ایالات متحده به شمار می‌رود. وی همچنین به دلیل انتقادات جدی از اشغالگری‌ها و سیاست‌های تجاوزکارانه اسرائیل، از محبوبیت قابل توجهی در میان فلسطینی‌ها و مسلمانان برخوردار است. در سال ۲۰۱۲ و پس از سفر به غزه و مشارکت در کنفرانسی در آن سامان، دانشگاه اسلامی غزه مدرک دکترای افتخاری خود را به پاس انتقاد از سیاست‌های اسرائیل و همبستگی با فلسطینی‌ها به وی تقدیم کرد.^۲

ژیلبر آشکار [کذا]، استاد لبنانی تعدادی از دانشگاه‌های اروپایی از جمله دانشگاه پاریس، مرکز مارک بلوک برلین و مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن است. وی که از سال ۱۹۸۳ از لبنان به فرانسه و سپس سایر کشورهای اروپایی مهاجرت کرد با نوشتن کتاب جدال دو توحش به شهرتی جهانی رسید. آشکار تاکنون کتاب‌های متعددی در ارتباط با شرق‌شناسی و نیز تحولات خاورمیانه نوشته است و از جمله نویسندگان پرخواننده لوموند دیپلماتیک، زی نت و برخی دیگر از نشریات است.^۳

۳. برجستگی‌ها

کتاب قدرت ویرانگر حاوی نکات مثبت قابل توجهی است که آن را به ویژه برای دانشجویان و اساتید و پژوهشگران مطالعات خاورمیانه و روابط غربی - اسلامی حائز اهمیت می‌سازد. در این قسمت برجستگی‌های این اثر مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس به کاستی‌های محتوایی و شکلی آن می‌پردازیم.

۱- نکته نخست در بحث از برجستگی‌های کتاب قدرت ویرانگر، گستره اطلاعات ارائه شده در آن است. دو اندیشمند مصاحبه‌شونده، به دلیل کار مستمر بر تحولات خاورمیانه و نیز سیاست خارجی ایالات متحده، اطلاعات گسترده‌ای در ارتباط با پرونده‌های اصلی خاورمیانه ارائه می‌دهند. بررسی پرونده‌های خاورمیانه، همچون مناقشه فلسطین و تاریخ مداخله ایالات متحده در خاورمیانه و جنگ‌های آن در این سامان با جزئیاتی قابل توجه حاکی از اشراف دو اندیشمند بر موضوع‌های کتاب است. نکته حائز اهمیت در این زمینه، پرداختن به تحولات محوری تاریخ معاصر موضوع‌های مورد بررسی از دو دیدگاه اروپایی و امریکایی انتقادمحور است که بر غنای مباحث می‌افزاید.

۲- نکته دوم، مصاحبه‌ای بودن ارائه مطالب و اطلاعات است. پرداختن به موضوع‌های مورد توجه کتاب به صورت مصاحبه، فضای گسترده‌ای به دو اندیشمند برای طرح مطالب خود به صورتی آزادانه می‌دهد. البته طبعاً شکل مصاحبه‌ای کتاب واجد اشکالاتی است که در کاستی‌های کتاب به آن اشاره خواهد شد اما واجد این حسن قابل توجه است که مصاحبه‌شوندگان را وراي بایسته‌های یک اثر علمی، به محورهای مورد توجه وارد می‌کند و در نتیجه محدودیتی در طرح مباحث ایجاد نمی‌کند.

۳- نکته سوم پرداختن به مسائل به صورتی انتقادی است. مطالعه انتقادی پدیده‌های اجتماعی، واجد این حسن است که زوایای پنهان پدیده‌ها را آشکار می‌سازد و نگاهی نوین به تحولات خاورمیانه در خود دارد. چنانچه این مقوله تکوینی را بپذیریم که جهان ساخته انگاره‌های افراد است، در آن صورت می‌توان گفت تاریخ، رقابتی میان روایت‌های مختلفی است که آن را می‌سازند. طبعاً روایت‌های گوناگون زاده منافع و خواسته‌های افراد و فراتر از آن‌ها دولت‌ها است و از این منظر، طرح یک نگاه بدیل از طریق انتقاد از روایت‌های رایج و اغلب پذیرفته شده تاریخ خاورمیانه و روابط ایالات متحده با این منطقه، نوآوری قابل توجهی خواهد داشت، امری که در کتاب قدرت ویرانگر به خوبی نمایان است.

۴- نکته چهارم سامان کتاب است که به رغم عدم همسانی حجم و گستره اطلاعات ارائه شده در پنج فصل، ساختاری منسجم دارد. یکی از نکات منفی کتاب‌های مبتنی بر مصاحبه، ساختار نامنسجمی است که اغلب به دلیل عدم تسلط مصاحبه‌کننده بر موضوع مورد بحث و یا تلاش مصاحبه‌شونده برای کشاندن بحث به سمت و سویی خاص رخ می‌نماید. در کتاب قدرت ویرانگر، با توجه به اینکه از یک سو مصاحبه‌کننده خود یکی از اساتید متخصص در زمینه بحث‌های ارائه شده در کتاب است و از سوی دیگر با توجه به دانش گسترده مصاحبه‌شوندگان که نیاز آن‌ها به گذار از برخی بحث‌ها و تأکید بیشتر بر بحث‌های مورد توجه خود را کاهش داده است، به نظر می‌رسد موضوع‌های مورد توجه کتاب به میزان کافی موشکافی شده و مورد بحث قرار گرفته‌اند.

۵- نکته پنجم، بازبینی کتاب و افزودن برخی مطالب که مرتفع‌کننده کاستی‌هایی در کتاب است نیز یکی از برجستگی‌ها است. فرصت دادن به مصاحبه‌شوندگان در بازبینی متن کتاب و افزودن مطالبی در پایان، موجب روشن شدن دیدگاه دو اندیشمند در ارتباط با برخی نکات مغفول در نسخه نخست شده است.

۶- نکته ششم ترجمه قدرت ویرانگر است. به نظر می‌رسد مترجم به خوبی توانسته است از عهده ترجمه کتاب برآید. زیرا از یک سو کتاب فاقد نکات و جمله‌بندی‌های نامفهوم است و از سوی دیگر ترجمه به زبانی سلیس و روان صورت گرفته است. اشتباهات ناچیزی که در این زمینه وجود دارد نافی ارزش ترجمه صورت گرفته نیست.

۷- نکته هفتم تصویر مناسب جلد کتاب و همچنین اشتباهات ناچیز در نگارش آن است. این دو نکته و همچنین کیفیت چاپ را می‌توان از نکات شکلی مثبت کتاب قدرت ویرانگر به شمار آورد.

۴. کاستی‌ها

کتاب قدرت ویرانگر واجد کاستی‌هایی در دو قسمت محتوایی و شکلی است که در این قسمت به این کاستی‌ها می‌پردازیم. کاستی‌ها نکاتی را در مورد اصل و ترجمه کتاب شامل می‌شود.

۱.۴ کاستی‌های محتوایی

۱.۱.۴ فقدان فراگیری در کتاب

نقطه ضعف محوری کتاب قدرت ویرانگر، عدم فراگیری آن است. در این معنا، کتاب یادشده که محوریت موضوعی خود را به سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه اختصاص داده است، نتوانسته است جنبه‌هایی از این سیاست را که در دوره‌هایی از تاریخ معاصر، حائز اهمیتی بنیادین بوده را پوشش دهد. از جمله این موارد، رویکرد ایالات متحده در قبال جنگ عراق علیه ایران و یا جنگ سرد عربی و صف‌بندی‌های ایالات متحده در اختلافات میان عربی و نیز میان ترکیه و ایران از یک سو و کشورهای عربی، به دقت و تفصیل سایر موضوع‌ها مورد بررسی قرار نگرفته است. این در حالی است که ایالات متحده در بسیاری از این پرونده‌ها نقشی محوری ایفا کرده است.

۲.۱.۴ نگاه اغراق‌آمیز به نقش ایالات متحده

نکته دیگر نگاه اغراق‌آمیز به نقش ایالات متحده در شکل و جهت‌دهی به تحولات خاورمیانه است. همچنانکه بیان شد، ایالات متحده بازیگری اثرگذار در بسیاری از پرونده‌های منطقه بوده و هست. با این حال، این امر نباید القاکننده این نکته باشد که هر آنچه در خاورمیانه رخ می‌دهد مستقیماً خواست و اراده‌ای آمریکایی بوده و یا حداقل نقشی آمریکایی پشت سر خود دارد. برای نمونه، بی‌میلی اسرائیل برای تحرک در راستای رسیدن به راه‌حلی فراگیر، از سوی نویسندگان همواره نتیجه حمایت‌های آمریکا و عدم اعمال فشار آن بر اسرائیل در نظر گرفته شده است در حالی که واقعیت آن است که حتی اعمال فشار از سوی دولت ایالات متحده در بسیاری از مقاطع تاریخی، بازخوردی نداشته است و شخصیت‌های تندرویی همچون نتانیاهو (در دهه ۱۹۹۰ و نیز در دوره باراک اوباما)، در برابر فشارهای وارده مقاومت کرده‌اند.

۳.۱.۴ دوگانگی کنش یا عدم کنش ایالات متحده

از جمله تناقض‌هایی که از خواندن مطالب «قدرت ویرانگر» به ذهن خواننده متبادر می‌شود، دوگانگی است که ذهنیت دو اندیشمند به ویژه نوام چامسکی را در مورد ایالات متحده تشکیل می‌دهد. در این معنا، کنش ایالات متحده در برخی از پرونده‌ها، نقدهای گزنده دو نویسنده را به عنوان تلاش‌هایی امپریالیستی و در راستای بسط هیمنه آمریکایی در خاورمیانه

در پی دارد. این در حالی است که عدم کنش فعالانه ایالات متحده در برخی از پرونده‌ها نیز نقدهای گسترده نویسندگان را به ارمغان می‌آورد. به عبارتی، ایالات متحده در هر دو حالت جویای ایفای نقش امپریالیستی است و کنش و یا عدم کنش آن از این منظر قابل انتقاد است. این نوع تحلیل طبعاً حاوی اشکال‌هایی است و بیش از آنکه تبیین‌کننده باشد، اتهام‌زننده است و به همان نسبت نیز از علمی بودن دور می‌شود.

۴.۱.۴ انتقاد برای انتقاد

به نظر می‌رسد دو اندیشمند مصاحبه‌شونده، به ویژه چامسکی، بیش از هر چیز به انتقاد اهمیت و ارزش می‌دهند. به عبارتی، انتقاد اولویت نخست است و همین امر شائبه پیش‌داوری را مطرح می‌سازد. نگاهی به دیگر نوشته‌های چامسکی و نیز آشکار واقعیت یادشده را روشن‌تر می‌سازد. در این معنا رویکرد دو اندیشمند مصاحبه‌شونده، این تلقی را القا می‌کند که آن‌ها برای انتقاد انتقاد می‌کنند و هدف دیگری جز به چالش کشیدن برخی سیاست‌های ایالات متحده ندارند. مسئله محوری همواره انتقاد است و ارائه راهکار جایگزین تنها در مواردی خاص و گذرا مطرح می‌شود. در این معناست که انتقاد از حالت سازنده خارج می‌شود.

۵.۱.۴ نظریه توطئه

نویسندگان در بحث از نظریه‌های توطئه رایج در خاورمیانه، به دو مسئله ۱۱ سپتامبر و اشغال کویت می‌پردازند و نظریه توطئه ایالات متحده در مورد دو مسئله را رد می‌کنند. در واقع نظریه توطئه در مورد بسیاری از مسائل خاورمیانه و نقش غرب در آن‌ها، مطرح بوده و هست. در ارتباط با نگاه نویسندگان به این مسئله لازم است به دو نکته توجه کرد: نخست آنکه برای نفی مؤثر نگرش توطئه‌محور به سیاست‌های غربی در خاورمیانه، اطلاعات و اسنادی لازم است و صرف بحث از عقلانیت و عدم عقلانیت را نمی‌توان زمینه‌ای مناسب برای رد آن دانست. طبعاً بسیاری از نظریه‌های توطئه مبنایی جز حدس و گمان ندارند و نمی‌توان به سادگی با دلیل و سند آن‌ها را متفی کرد. در این زمینه در کوتاه‌مدت و حتی پس از طی دهه‌ها نمی‌توان به قطعیت رسید. انتشار اسناد محرمانه است که می‌تواند نوعی قطعیت به صحت و سقم نگرش توطئه‌محور بدهد. دوم آنکه نگاه دو نویسنده، در اساس مبتنی بر توطئه‌محوری سیاست‌های غربی در تحولات خاورمیانه است. در واقع در نگاه

کلی به مطالب کتاب، می‌توان گفت دو نویسنده در مورد خاورمیانه‌ای سخن می‌گویند که توطئه‌های ایالات متحده و متحدان آن اغلب روندها و تحولات آن را شکل می‌دهند و در نتیجه، قدرت ویرانگر حتی در نامگذاری - نمی‌تواند واجد بی‌طرفی علمی مورد انتظار باشد.

۶.۱.۴ تعمیم‌گرایی

از جمله نقاط ضعف کتاب قدرت ویرانگر، نگرش تعمیم‌گرایانه دو اندیشمند مصاحبه‌شونده در مورد سیاست‌های خاورمیانه‌ای ایالات متحده و همچنین تحولات خاورمیانه از منظر اثرگذاری امریکا و غرب است. تلاش برای بسط هیمنه ایالات متحده و توطئه‌های مختلف در این راستا و طرح گفتمان‌های غیرواقعی و ریاکارانه همچون ترویج دموکراسی و مبارزه با فساد و غیره، جملگی چارچوب مشترکی را تشکیل می‌دهند که در مجموع به کل تحولات مرتبط با سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه تسری می‌یابد. اگرچه بی‌شک در بسیاری از زمینه‌ها به دشواری می‌توان نقیضی برای سخنان دو اندیشمند یافت، با این حال، در برخی مباحث کتاب تعمیم‌گرایی آنها کاملاً محسوس است.

۷.۱.۴ واقعیت‌های ترویج دموکراسی

در بحث از ترویج دموکراسی در خاورمیانه و رویکرد ایالات متحده در این زمینه، چامسکی و آشکار ضمن نفی هرگونه اراده واقعی برای ترویج دموکراسی، آن را به مثابه دورویی ایالات متحده مطرح می‌سازند. این نکته به ویژه در دوره جنگ سرد به دلیل محاسبات استراتژیک و اشنگتن در برابر شوروی صادق است. (Cook, 2012: 251) اما با پایان جنگ سرد و به ویژه در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، لزوم ترویج دموکراسی از سوی ایالات متحده به عنوان راهکاری برای مقابله با تندروی در کشورهای اسلامی مورد توجه دولت بوش قرار گرفت. ترویج دموکراسی از سوی ایالات متحده در خاورمیانه عربی پس از ۱۱ سپتامبر در سطوح مختلفی پیگیری شد که بررسی جداگانه آنها قابل فهم نیست (Dalacoura, 2005: 963) و به صورت یک مجموعه باید در نظر گرفته شود.

سه برنامه اصلی ترویج دموکراسی ایالات متحده در دوره بوش پسر دنبال شد که دو برنامه خاورمیانه و شمال آفریقای بزرگ، ابتکار مشارکت خاورمیانه از سوی دولت و برنامه حمایت از آزادی عمل NGOها توسط کنگره مطرح و دنبال شد. (Sharp, 2006: 8) اگرچه

ترویج دموکراسی از یک سو ذاتاً منفعت‌محور بوده و دموکراسی را به دلیل سازواری با منافع ایالات متحده مورد توجه قرار می‌دهد و از سوی دیگر حاوی اشکال‌های فراوانی بود، با این حال، این بدان معنا نیست که ترویج دموکراسی هیچ‌گاه مورد توجه دولت امریکا نبوده است. در کتابی به قلم تامارا کافمن ویتس، مشاور هیلاری کلینتون، وزیر خارجه سابق ایالات متحده، تمامی تلاش‌های صورت گرفته در این زمینه در دولت بوش پسر به نقد کشیده می‌شود. (ویتس، ۱۳۹۰) در دوره خیزش‌های انقلابی نیز دولت اواما آشکارا موضعی جویای ترویج دموکراسی حتی در قبال اقتدارگرایان متحد واشنگتن، همچون مبارک در مصر، اتخاذ کرد. عدول از این موضع تحت تأثیر شرایط نوین بدان معنا نیست که این سیاست در اساس هیچ‌گاه مورد توجه واشنگتن و یا در راستای منافع امریکا نبوده است.

۸.۱.۴ طرح جایگزین‌های مشابه

از جمله انتقادات محوری نویسندگان، طرح و تحمیل راه‌حلی برای مسائل و پرونده‌های منطقه‌ای از سوی کشورهای غربی و در رأس آن‌ها ایالات متحده بدون در نظر گرفتن نظر اکثریت مردم است. طبعاً این نکته ریشه در واقعیتی دیرینه دارد که از فردای جنگ جهانی دوم و با قدرت‌گیری ابرقدرت امریکایی به جای امپراتوری بریتانیا و در نتیجه بسط سلطه و هیمنه ایالات متحده بر بسیاری از مسائل و رژیم‌های خاورمیانه‌ای آغاز شد. این تحول سبب شد به تدریج ایالات متحده ابتکار عمل را در بسیاری از مسائل و پرونده‌های منطقه‌ای به دست گرفته و به ترسیم و پیشبرد سیاست‌های مورد نظر خویش در کشورهای این منطقه بپردازد. محور این انتقادات، در نظر نگرفتن نظر و خواست ملت‌های عرب و تعامل صرف با رژیم‌های اقتدارگرا بوده است. این تحمیل‌ها همواره از سوی اندیشمندان و سیاستمداران خاورمیانه‌ای مورد انتقاد بوده است. به رغم انتقاد از رویکردهای تحمیلی ایالات متحده، نویسندگان در بحث از برخی مسائل و از جمله محوری‌ترین آن‌ها، مسئله فلسطین، راه‌حلی را مطرح می‌سازند. این در حالی است که در مورد راه‌حل‌های نویسندگان نیز نمی‌توان گفت نظر مردم (مشروعیت اکثریتی) را جلب کرده باشد. به عبارتی، به جای اصالت دادن به رویکردهای درون‌جامعه‌ای در ترسیم تحولات سیاسی و اجتماعی، راه‌حلی‌هایی ارائه می‌شود که به نظر عملی و عقلانی می‌رسند؛ امری که از سوی ایالات متحده نیز انجام شده است.

۹.۱.۴ لابی یهودی در ایالات متحده

از جمله بحث‌های حائز اهمیت مطرح شده از سوی نوام چامسکی و مورد تأیید آشکار آن است که محور نفوذ اسرائیل در ساختار تصمیم‌گیری و سیاستگذاری ایالات متحده نه لابی یهودی، بلکه اندیشمندان لیبرال امریکا هستند. بی‌شک نوشته‌های بسیاری از متخصصین این حوزه نشان‌دهنده اثرگذاری و چه بسا محوریت این اندیشمندان در نفوذ اسرائیل در امریکا است. با این حال، نباید جایگاه محوری لابی یهودی در امریکا را تقلیل داد. در واقع حتی اگر اندیشمندان لیبرال بیشترین نفوذ را در پیشبرد اهداف اسرائیل در امریکا دارند، آن‌ها به تبع نفوذ و اثرگذاری لابی یهودی، حمایت‌های خود را از اسرائیل گسترش داده‌اند. به عبارتی، پشتیبانی اندیشمندان لیبرال از اصالتی ذاتی برخوردار نیست و تبعی است و از همین منظر، لابی یهودی و آپیک، در محوریت قرار می‌گیرند. از همین منظر، میرشیمر و والت، نقش محوری لابی اسرائیل را مورد توجه قرار می‌دهند. (Mearsheimer and Walt, 2006)

۱۰.۱.۴ کلی‌گویی در مورد رویکرد فلسطینی‌ها

در بحث از رویکرد فلسطینی‌ها به توافق اوسلو و فراتر از آن، کلیت فرایند صلح و حق تعیین سرنوشت، دو نویسنده به جای مراجعه به نظرسنجی‌های ارائه شده در این زمینه، به بیان کلیاتی که حاکی از ارزیابی خود نویسندگان است می‌پردازند. در حالی که در این زمینه نظرسنجی‌های متعددی صورت گرفته است و استناد به آن‌ها به جای طرح ارزیابی کلی، مفیدتر و دقیق‌تر است. در ارتباط با افکار عمومی فلسطینی‌ها، عمده مطالب ارائه شده فاقد استناد عملی لازم در چنین بحثی است و بنابراین، خواننده بدون دلایل قانع‌کننده با ارزیابی نویسندگان مواجه می‌شود. این نکته در مورد برخی دیگر از مسائل مربوط به افکار عمومی مردم منطقه مطرح می‌شود اما در مورد فلسطینی‌ها با توجه به اختلاف نظر چامسکی و آشکار، به نحو واضح‌تری نمود می‌یابد.

افزون بر نکات فوق، کتاب قدرت ویرانگر حاوی کاستی‌های محتوایی دیگری است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

در پاراگراف نخست صفحه ۴۰ چامسکی استدلال می‌کند رویارویی ایالات متحده با کوبای فیدل کاسترو، ارتباطی با شوروی نداشت و مبنای آن مجازات کوبا به دلیل نافرمانی از ایالات متحده بوده است. در مقابل این استدلال می‌توان دو نکته ذکر کرد: نخست آنکه اوج بحران ایالات متحده با کوبا به سال ۱۹۶۲ و انتقال موشک‌های شوروی به این کشور

مربوط می‌شود و مستقیماً با گسترش روابط تسلیحاتی کوبا با شوروی مرتبط بود. دوم آنکه مبنای سیاست خارجی ایالات متحده در دوره جنگ سرد، مقابله با گسترش نفوذ شوروی و رژیم‌های تابع آن در سراسر جهان بوده است و طبیعی است که ایالات متحده این مسئله را در مجاورت خود در امریکای لاتین با حساسیت بیشتری دنبال کند. بنابراین، نمی‌توان بحران در روابط کوبا و ایالات متحده را بی‌ارتباط با شوروی دانست.

در سه سطر پایانی پاراگراف نخست صفحه ۴۲ آمده است که بن لادن و دیگران خود را به عنوان مدافعان سرزمین‌های اسلامی قلمداد می‌کنند. بنابراین اگر جمله به قلمروهای اسلامی متوقف شود تهدید تروریستی کاهش خواهد یافت. جمله شرطی مطرح شده آشکارا به ساده‌سازی رویکردهای القاعده و جریان‌های همفکر آن است. القاعده افزون بر غرب، بر دشمن داخلی، یعنی رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی از جمله رژیم سعودی را هدف قرار می‌دهد. این جریان و جریان‌های همفکر آن اقلیت‌های اسلامی و غیرمسلمان را تکفیر کرده و دست به شدیدترین اقدامات تروریستی علیه آنها زده و می‌زند. بنابراین، با صرف حذف حمله به سرزمین‌های اسلامی نمی‌توان با این نوع تروریسم مقابله کرد. در واپسین پاراگراف صفحه ۴۳ نیز چامسکی از زبان جریان‌های نظیر القاعده می‌نویسد: «شما به ما حمله می‌کنید، پس ما هم از خودمان دفاع می‌کنیم.» استدلالی که در مطالعه جریان‌هایی همچون داعش کاملاً رنگ می‌بازد.

در پاراگراف چهارم صفحه ۵۵ چامسکی مدعی است که عراق پیش از اشغال کویت، به دلیل جنگ با ایران، تضعیف شده بود. در حالی که آمار نظامی حکایت از تقویت بی‌سابقه عراق در آن برهه دارد. افزون بر تسلیحات گسترده‌ای که در دو سال پایانی جنگ به عراق واگذار شده بود، این کشور از نظر تعداد جنگنده‌ها و نیز نیروی دریایی، به سطح بی‌سابقه‌ای از قدرت رسیده بود. در واقع یکی از دلایلی که برخی نویسندگان عرب ادعای پیروزی عراق را در جنگ هشت ساله مطرح می‌کنند آن است که عراق از نظر نظامی به عنوان قدرت عرب بی‌بدیلی خارج شده بود.

در پاراگراف نخست صفحه ۶۹، چامسکی این نکته را مطرح می‌کند که امریکایی‌ها بیم آن داشتند که منطقه خاورمیانه تحت نفوذ جمال عبدالناصر و پس از آن عبدالکریم قاسم، نفت را برای مردم این منطقه و توسعه و پیشرفت خود مورد بهره‌برداری قرار دهد. گرایش چامسکی به تقلیل از نقش شوروی در شکل‌دهی به سیاست خارجی امریکا در بحث از برخی دیگر از پرونده‌های دوره جنگ سرد مشهود است. در حالی که در طول جنگ سرد،

«دگر» ایالات متحده و به تبع آن، تهدید اصلی رو در روی این کشور، اتحاد جماهیر شوروی بوده است و در رابطه با مصر عبدالناصر و سایر مسائل خاورمیانه نیز، بخش مهمی از دلمشغولی واشنگتن پیشگیری از نفوذ شوروی بوده است.

در پاراگراف نخست صفحه ۹۱ به این نکته اشاره می‌شود که رژیم مبارک برای کنترل هرچه بیشتر بر انتخابات پارلمانی، آن را در چند مرحله برگزار می‌کرد. اگرچه تقلب در انتخابات، پدیده‌ای شناخته شده در مصر است، اما در واقع دلیل اصلی سه مرحله‌ای برگزار شدن انتخابات پارلمانی مصر، نظارت قضایی بر آن است. در این معنا، از آنجا که تعداد حوزه‌های انتخابیه مصر سه برابر تعداد قضاات آن بود، چاره‌ای جز سه مرحله‌ای برگزار کردن انتخابات وجود نداشت. (أنظر ضیف الله، ۲۰۰۵)

در سطر نهم صفحه ۹۱، در اشاره به اخوان المسلمین، از دو لفظ بنیادگرا و حزب در اشاره به آن استفاده شده است. (Jones, 2007: 17) حال آنکه اخوان المسلمین در آن برهه حزب نبود. افزون بر این، بنیادگرا بودن، اخوان المسلمین را در کنار جریان‌هایی همچون القاعده و داعش قرار می‌دهد، حال آنکه تفاوت‌های بارزی میان آن‌ها وجود دارد.

آشکار در واپسین پاراگراف صفحه ۹۵ مدعی می‌شود که اگر جبهه نجات اسلامی در الجزایر مثلاً با ادعای نگرانی درباره حق حاکمیت کویت از جنگ امریکا در عراق حمایت کرده و یک متحد وفادار به نظام پادشاهی عربستان باقی مانده بود، بی‌شک واشنگتن دستکم ضمانت وقوع یک شورش مسلحانه در این کشور را به عهده نمی‌گرفت. ادعای این سطح از اثرگذاری عربستان بر اولویت‌های منطقه‌ای امریکا و همچنین بر تحولات سایر کشورهای عربی، آن هم در آغاز دهه ۱۹۹۰ فاقد دقت لازم و آشکارا اغراق‌آمیز است.

در صفحه ۱۰۳ این نکته مطرح می‌شود که امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول میان انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها تقسیم شد. حال آنکه هلندی‌ها جایگاهی در تقسیم امپراتوری یادشده نداشتند.

در پاراگراف دوم صفحه ۱۳۸ چامسکی مدعی می‌شود که طالبان و القاعده به دلیل رقابت رهبری، روابط خوبی با یکدیگر نداشتند. حال آنکه واقعیت آن است که روابط این دو جریان در اوج خود بود و هر دو از وجود یکدیگر بهره می‌گرفتند. روابط شخصی و خانوادگی و نسبی ملاعمر و بن لادن با ازدواج‌های فامیلی میان آن دو به شدت تحکیم شده بود. (See Hagghammer, 2010: Chapter Two)

در پاراگراف سوم صفحه ۱۶۶، کردهای عراق به مثابه بازیگران امریکایی مطرح می‌شوند. حال آنکه به رغم نزدیکی آن‌ها با ایالات متحده، همواره منافع خاص خود را در اولویت قرار داده‌اند (أنظر جواد، ۲۰۱۱) و به هیچ‌وجه نمی‌توان سخن از یگانه بودن اهداف آن‌ها با امریکا سخن گفت و آن‌ها را امریکایی دانست.

در پاراگراف دوم صفحه ۱۷۹، دلیل تمسک صدری‌ها به قانون بعثی‌زدایی، کینه شخصی مقتدی صدر و طرفدارانش از بعثی‌ها در نظر گرفته شده است. حال آنکه آشکار است تقلیل محاسبه‌های سیاسی به مسائل شخصی، به ویژه در این مورد، صحیح نیست. تحرک صدری‌ها و سایر شیعیان علیه بعثی‌ها همواره با این بیم توأم بوده است که در صورت توقف بعثی‌زدایی، امکان بازگشت بعث به قدرت وجود خواهد داشت.

در پاراگراف دوم صفحه ۱۹۶ حلبچه به گرنیکا تشبیه شده است اما مترجم و یا نویسنده توضیحی در مورد آن ارائه نمی‌دهد. لازم بود حداقل اشاره شود که گرنیکا شهری در باسک اسپانیا است که در ۱۹۳۷ شاهد کشتار گسترده مردم بی‌گناه از طریق بمباران هوایی به دستور آدولف هیتلر بود.

در پاراگراف نخست صفحه ۲۰۱۴ این نکته با تصدیق مطرح شده است که اسرائیلی‌ها به خوبی می‌دانند که مرز مشترک آن‌ها با سوریه، مطمئن‌ترین مرز اسرائیل است. به نظر می‌رسد این بحث بیش از آنکه مبنایی واقعی داشته باشد، تبلیغاتی است. وگرنه امنیت مرزی با کشوری که تنها آتش‌بسی با اسرائیل دارد با امنیت مرزی اسرائیل و مصر و یا امنیت مرزی اسرائیل با اردن قابل مقایسه نیست.

چامسکی در صفحه ۲۲۲ با قاطعیت و بدون ارائه هرگونه مدرک جدی، این نکته را مطرح می‌کند که ایرانی‌ها به احتمال قریب به یقین در حال توسعه نوعی سلاح بازدارنده هسته‌ای هستند. مبنای این طرح تحلیل شخصی وی است.

در صفحه ۲۷۳ این نکته مطرح می‌شود که اردن در سال ۱۹۸۸ و تحت تأثیر انتفاضة فلسطینی‌ها دست از ادعاهای خود در کرانه باختری برداشت. حال آنکه روشن است این کشور با به رسمیت شناختن سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان تنها نماینده قانونی فلسطینی‌ها در قالب اتحادیه عرب، در سال ۱۹۷۴ از ادعاهای یادشده دست کشیده بود.

در صفحه ۳۴۴ آشکار از نظر خود به تناقضی اشاره می‌کند که در حمله حزب الله به سربازان اسرائیلی در ۲۰۰۶ مربوط می‌شود. وی اینکه حمله یادشده پاسخ حمله اسرائیل به غزه باشد را با این دلیل رد می‌کند که این حمله از ماه‌ها پیش طراحی شده بود. اما واقعیت

آن است که جنبشی همچون حزب الله همواره سناریوهایی برای رویارویی با اسرائیل و احتمالات نظامی پیش رو دارد و نمی‌توان انتظار داشت پس از اعمال نظامی اسرائیل، حزب الله تازه به برنامه‌ریزی برای پاسخگویی بپردازد.

۲.۴ کاستی‌های شکلی

در قدرت ویرانگر، دستور نگارش یکسانی رعایت نشده است. برای نمونه در پاره‌ای از موارد از نیم‌فاصله استفاده نشده و در پاره‌ای دیگر در مورد همان واژه‌ها استفاده شده است. مانند واژه می‌رسد و میرسد یا می‌توان و میتوان. همچنین در برخی موارد واژه «به» به صورت چسبان و با حذف هـ به سایر واژه‌ها افزون شده است. مانند بطور، بدست، برغم، بهرحال. این نوع نگارش منسوخ شده است. نمونه‌های دیگری همچون اینکار، آنرا، اینرا و غیره نیز وجود دارد. البته در مواردی نیز چنین دستوری رعایت نشده است.

نام مصاحبه شونده به دلیل ترجمه از انگلیسی و چه بسا رواج در فارسی به این شکل، ژیلبر آشکار آمده است. در حالی که وی لبنانی تبار بوده و نام واقعی وی، جلیبرال‌اقتشر است.

واژه ترکیبی خاورمیانه در ترجمه با فاصله و به صورت دو واژه «خاور میانه» به کار رفته است که مصطلح و رایج نیست.

املائی «امریکا» و «افریقا» به صورت آمریکا و آفریقا آمده است که املائی درست آن با «ا» است.

در سطر هجدهم صفحه ۱۷، به جای «از میان برداشتن»، «و میان برداشتن» به کار برده شده است.

در سطر سوم پاراگراف دوم صفحه ۲۲، به جای «کیبوتز» که رایج و مصطلح است، معادل عربی آن «کیبوتص» آمده است.

در واپسین سطر صفحه ۳۱، به جای استفاده از گیومه «»، بر مبنای معادل انگلیسی آن‌ها در متون، از "" استفاده شده است.

در سطر هفتم پاراگراف سوم صفحه ۳۳، به جای «می‌توان»، «می‌تون» آمده است.

در سطر سوم پاراگراف پنجم صفحه ۴۱ «اوکلاهاماسیتی» به صورتی ترکیبی آمده که ترجمه درست آن «شهر اوکلاهما یا اوکلاهما» است.

در سطر چهارم پاراگراف پنجم صفحه ۴۱، «تاول پوستی» با املاي غلط «طاول پوستی» آمده است.

در سطر ۱۸ پاراگراف دوم صفحه ۷۱، به جای «همجنس‌گرا» از اصطلاح عامیانه و فاقد دقت «همجنس‌باز» استفاده شده است.

در سطر چهارم صفحه ۱۰۷، املاي «زنجیر» به اشتباه به صورت «رنجیر» آمده است. و در سطر پنجم پاراگراف دوم صفحه ۱۰۹، به جای برخوردار «برخورداز» آمده است.

در سطر هفتم پاراگراف دوم صفحه ۱۵۷، جمله‌ای اشتباه با این مضمون آمده است: «شرکت‌های نفتی فرانسوی و روسی شاهد امتیازات مهمی بودند.» ترجمه مناسب‌تر: «شرکت‌های ... امتیازات مهمی به دست آوردند.»

در سطر نخست صفحه ۱۸۰، «هیئت علمای مسلمان» به «انجمن علمای مسلمان» ترجمه شده است.

جمله‌بندی پرسش صفحه ۱۸۱ به این صورت اشتباه آمده است «... آمریکا امروز درباره عراق چه برنامه‌ای چه در سر دارد؟»

در صفحه ۱۹۷ املاي شهر گرنیکای اسپانیا، به صورت گئورنیکا آمده است.

در سطر دوم پاراگراف سوم صفحه ۲۱۰، واژه «درک‌اشان» به معنای درک آن‌ها آمده است که از نظر املايی و دستوری اشتباه است.

در سطر نخست پاراگراف چهارم صفحه ۲۱۳ به جای مفهوم رایج «وجه المصالحه» از ترکیب «وجه المعامله» استفاده شده است که مصطلح و رایج نیست.

در پاراگراف واپسین صفحه ۲۱۴ در اشاره به «غازی کنعان» نام وی از انگلیسی به صورت «قاضی» برگردانده شده است.

املاي «احتمال می‌دادند» در صفحه ۲۲۴ به اشتباه به صورت «احتمال می‌دانند» آمده است.

در واپسین سطر صفحه ۲۴۷، نام شهر «ام الفحم» فلسطین با املاي غلط «ام الفهم» آمده است.

در صفحه ۲۶۶ سه بار نام «عزمی بشاره»، اندیشمند فلسطینی، به اشتباه به صورت «عظمی» آمده است.

در سطر نخست پاراگراف سوم صفحه ۳۱۸، احتمالاً در ترجمه critical، «اهمیت بحرانی» آمده است در حالی که این واژه در اینجا به معنای «اساسی و جدی» آمده است.

در سطر نخست پاراگراف دوم صفحه ۳۳۹، مفهوم «اسلامیزاسیون» به جای «اسلامی کردن» آمده است. پیشتر لفظ «عریبه» به معنای «عربی شدن» استفاده شده بود. در سطر پنجم پاراگراف نخست صفحه ۳۴۴ آمده است «حملة حزب الله بسیار فکر نشده بود.» که مفهوم نیست و احتمالاً به معنای «غیرعقلانی بودن حملة حزب الله» است.

۵. نتیجه گیری

کتاب قدرت ویرانگر، با جمع کردن دو دیدگاه انتقادی از اروپا (ژیلبر آشکار) و امریکا (نوام چامسکی) و بررسی گسترده و ژرف بسیاری از تحولات خاورمیانه از دید آن‌ها، کتابی حائز اهمیت و اثرگذار در حوزه مطالعات خاورمیانه است. اطلاعات گسترده این دو اندیشمند، بر غنای بحث‌های کتاب می‌افزاید و همچنین مصاحبه‌ای بودن آن، آزادی عمل بیشتری برای طرح نظر به دو مصاحبه‌شونده داده است. از جمله دیگر نکات مثبت قدرت ویرانگر، طرح انتقادی تحولات خاورمیانه و نقش امریکا در آن است؛ امری که به دلیل گشودن زوایای نوینی از موضوع، نوآوری قابل توجهی دارد. از دیگر نقاط مثبت کتاب، سامان آن است که از نظر موضوع و محتوا منطقی ارزیابی می‌شود. بازبینی مصاحبه‌ها و افزودن نکات جدید به متن کتاب، از جمله نکات مثبت قدرت ویرانگر است. در نهایت، ترجمه خوب و با اشکال‌های ناچیز نیز از امتیازات قدرت ویرانگر است.

در برابر این نکات مثبت، کاستی‌هایی در این کتاب مشاهده می‌شود. نکته نخست آنکه این کتاب، به رغم تلاش برای پوشش دادن اکثر پرونده‌های خاورمیانه و رابطه امریکا با آن، برخی از پرونده‌های مهم را مغفول باقی گذاشته است. نکته دوم آنکه در بررسی سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده، نگاهی اغراق‌آمیز وجود دارد به نحوی که در پاره‌ای از مسائل، تنها متغیر مورد توجه نویسندگان، سیاست امریکا بوده است. نکته سوم آنکه نویسندگان در پاره‌ای از مسائل راهکار را خروج ایالات متحده از پرونده می‌دانند در پاره‌ای دیگر از مسائل که ایالات متحده وارد آن نشده است، عدم ورود واشنگتن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. مشخص نیست آیا نقش‌آفرینی ایالات متحده مطلوب است و یا نامطلوب. از این منظر به نظر می‌رسد در برخی از مسائل مطرح شده در کتاب، نویسندگان برای صرف انتقاد کردن انتقاد می‌کنند.

نکته دیگر، نگاه از منظر نظریه توطئه است که به نظر می‌رسد بر دیدگاه‌های نویسندگان در بسیاری از مسائل منطقه سایه افکنده است. افزون بر این، تعمیم‌گرایی برداشت‌های

نویسندگان در مورد برخی از پرونده‌ها و سیاست خارجی آمریکا به سایر پرونده‌های خاورمیانه نیز یکی از مباحث مهمی است که به عنوان یک کاستی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. کاستی‌های دیگری نیز در این کتاب قابل طرح است که برخی به محتوا و برخی به شکلیات کتاب مربوط می‌شود. با این حال در مجموع، کتاب قدرت ویرانگر، کتاب ارزنده‌ای در مطالعه سیاست خارجی ایالات متحده در ارتباط با خاورمیانه است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ژیلبر آشکار و نوام چامسکی (۱۳۹۲) قدرت ویرانگر (خاورمیانه و سیاست خارجی آمریکا)، گفتگو: استفان شالوم، ترجمه محمدرضا شیخی محمدی، تهران: خرسندی.
۲. در وبسایت شخصی آقای چامسکی، بیوگرافی‌های متعددی از وی درج شده است. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: <http://www.chomsky.info/bios.htm>
۳. برای اطلاعات بیشتر در مورد آشکار، رجوع کنید به: <http://www.soas.ac.uk/staff/staff30529>.

کتاب‌نامه

- تامارا کافمن ویتس (۱۳۹۰) گام‌های لرزان آزادی؛ نقش آمریکا در بنای دموکراسی عربی، ترجمه داود آقایی و حسن احمدیان، تهران: سرای عدالت.
- سعد ناجی جواد (۲۰۰۵) «القضية الكردية» فی برنامج لمستقبل العراق بعد إنهاء الاحتلال، جعفر ضیاء جعفر و آخرون، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربية.
- سامان سبیه‌ری (د.ت) الجغرافیا السياسية للنفط، د. م. مرکز الدراسات الإستراتيجية.
- سید ضیف الله (۲۰۰۵) نزاهة الإنتخابات واستقلال القضاء، القاهرة: مركز القاهرة لدراسات حقوق الإنسان.

- Steven A. Cook (2012) *The Struggle for Egypt: From Nasser to Tahrir Square*, Oxford: Oxford University Press.
- Thomas Hegghammer (2010) *Jihad in Saudi Arabia: Violence and Pan-Islamism since 1979*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Jeremy Jones (2007) *Negotiating Change: The New Politics of the Middle East*, London: I.B.Tauris & Co Ltd.
- Katerina Dalacoura (2005) "US democracy promotion in the Arab Middle East since 11 September 2001: a critique," *International Affairs* 81, 5 (2005): 963 – 979.

John J. Mearsheimer, Stephen M. Walt (2006) "The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy," *Middle East Policy*, XIII (3): 29 – 87.

Jeremy M. Sharp (2006) U.S. Democracy Promotion Policy in the Middle East: The Islamist Dilemma, *CRS Report for Congress*, June 15.

Gal Luft (2005) "America's oil dependence and its implications for U.S. Middle East policy," Presented before *Senate Foreign Relations Subcommittee on Near Eastern and South Asian Affairs*, October 20.

Jack Snyder (2003) "Imperial Temptations," *The National Interest*, Spring (71): 29 – 40.

php